

توضیحات:

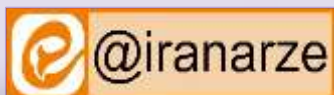
- خلاصه شده در ۱۸ صفحه
- ویژه آزمون آموزش و پرورش
- با قابلیت پرینت

**جزوه خلاصه کتاب
توسعه و مبانی تمدن غرب
نوشته سید مرتضی آوینی**

برای دانلود رایگان جدیدترین سوالات استخدامی توسعه و مبانی تمدن غرب شهید آوینی، اینجا بزنید

همچنین جهت مشاهده آخرین اخبار استخدامی آموزش و پرورش، اینجا بزنید

«انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه مجاز می باشد»



جزوه خلاصه توسعه و مبانی تمدن غرب

توسعه و تمدن غرب

توسعه «در فرهنگ امروزی ما شاید از نظر لفظ تازه باشد اما از نظر معنا تازه نیست. این معنا اگر نخستین سوغات غرب برای ما نباشد، از اولین رهاوردهای غرب‌گرایی و غرب‌زدگی در کشور ماست. لفظ «ترقی» (از اولین کلماتی است که فرنگی‌های ما از نخستین روزهای آشنایی با غرب برای توصیف آن دیار به کار برده اند. «ممالک راقیه» - که به معنای کشورهای مترقی و پیشرفته است. با آنکه سالهاست از زبان و فرهنگ عام ما حذف شده، اما هنوز هم در اذهان ما چندان غریب و نامانوس نیست (۲). برای دریافت معنای توسعه باید مفهوم این کلمه (ترقی) را دریافت، چرا که اصولاً همین اندیشه ترقی اجتناب‌ناپذیر بشر است که مبنای توسعه تمدن کنونی بشر در ابعاد مادی و حیوانی وجود او قرار گرفته است.

لفظ «رشد» و ترکیبات مختلف آن مجموعاً نوزده بار در قرآن مجید آمده است و آیه مبارکه ای که بیشتر از دیگران مورد استناد قرار گرفته آیه ۲۵۲ از سوره «بقره» است که «رشد» را صراحتاً در مقابل «غی» قرار داده است: *ال اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی (۴)* خود لفظ توسعه نیز مصدر ثالثی از ریشه «و س ع» و به معنای ایجاد وسع و فراخی است و با صرف نظر از اینکه این کلمه در قرآن وجود داشته باشد یا نه، خود این لفظ ترجمه‌ای است از یک کلمه‌ی فرنگی (development) و جست و جوی آن در قرآن هیچ مناسبتی ندارد.

منظور از «توسعه» در جهان امروز، صرفاً توسعه اقتصادی با معیارها و موازینی خاص است و اگر گاهی سخن از «توسعه فرهنگی» هم به میان بیاید مقصود آن فرهنگی است که در خدمت «توسعه اقتصادی» قرار دارد. چنانکه وقتی سخن از آموزش نیز گفته میشود هرگز آن آموزش عام که ما از این کلمه ادراک می‌کنیم مورد نظر نیست بلکه منظور آموزش متد و ابزار توسعه (در همان وجه خاص است نه چیز دیگر).

در غرب همواره برای تفهیم ضرورت توسعه، دو تصویر برای انسان می‌سازند و او را می‌دارند که این دو تصویر را با یکدیگر قیاس کند: تصویر اول جامعه‌ای انسانی را نمایش میدهد که در محیطهای روستایی کثیف، بدون بهداشت و لوازم اولیه‌ی زندگی، در جنگ با عوامل ناسازگار طبیعی مثل سیل و قحطی و فرسایش خاک و اسیر امراضی مثل مالاریا، سل، تراخم و سیاه زخم، همراه با فقر غذایی و بیسوادی و جهالت و بلاهت، در خوف دائم از عواملی که علت آنها را نمی‌شناسد و بر سبیل خرافه پرستی ریشه‌ی آنها را در مبادی غیبی جست و جو می‌کند، به سر می‌برد.

تصویر دوم جامعه انسانی دیگری را نشان میدهد که در شهری صنعتی یا نیمه صنعتی، برخوردار از بهداشت و ارتباط فردی و جمعی است که از غلبه او بر طبیعت و تسخیر آن حکایت دارد. در وضعیتی مطلوب که بر طبق بیان آمارهای رسمی مرگ و میر در آن به حداقل رسیده و دیگر نشانی از مالاریا، سل، تراخم، سیاه زخم و فقر ویتامین و پروتئین بر جای نمانده، هوشیار و آگاه، بهره‌مند از همه‌ی امکانات آموزشی، بدون ترس و خوف، مطمئن و متکی به نفس در جهانی که همه قوانین آن را و علل حوادث آن را می‌شناسد، زندگی میکند.

آیا میتوان معنای توسعه را با مفهوم تکامل و تعالی در اسلام انطباق بخشید؟

خیر، مفهوم تکامل و تعالی در قرآن اصالتاً به ابعاد روحانی و معنوی وجود بشر است که بازگشت دارد و این تکامل روحانی نه اینچنین است که ضرورتاً با توسعه مادی بشر ملازمه داشته باشد، بلکه برعکس ثروت و استقلال در قناعت است، و صحت در اعتدال و پرهیز از (تمتع به معنای قرآنی آن و تعالی در از خودگذشتگی و ایثار، و سلامت نفس در غلبه بر امیال نفسانی و شهوات نفس اماره بالسوء است).

تکامل و تعالی در معارف اسلام به یک حرکت همه جانبه که در آن بعد فرهنگی و معنوی دارای اصالت است برمی‌گردد و حال آنکه در غرب تکامل به تطور انسان از صورت های پست تر حیوانی به صورت های تکامل یافته اطلاق می‌شود. سخن از این نیست که آیا اسلام این تطور را می‌پذیرد و انسان را موجودی از نسل میمون ها می‌داند یا نه، بلکه

سوال این بود که آیا معنای «توسعه» با «تکامل و تعالی» در فرهنگ و معارف اسلامی انطباق دارد یا خیر. خیر، حرکت به سوی تکامل و تعالی در اسلام لزوماً با توسعه مادی و اقتصادی همراه نیست و بلکه بالعکس، تعالی معنوی با قناعت و زهد و مصرف کمتر و... ملازمه دارد.

نکته: وظیفه‌ی اصلی حکومت اسلامی تزکیه و تعلیم اجتماع است، اما چون فقر و فقدان عدالت اجتماعی مانعی عظیم در برابر این هدف اصلی است بالتبع به از بین بردن فقر و سایر موانع می‌پردازد و به طور موازی در جهت تکامل و تعالی معنوی جامعه برنامه‌ریزی میکند. بنابراین، آموزش و فرهنگ در خدمت رفع محرومیت‌ها و از بین بردن فقر قرار نمی‌گیرد، بلکه مبارزه با فقر در خدمت اعتلای معنوی و فرهنگی است.

از طرف دیگر، هدف حکومت اسلامی در مبارزه با فقر دستیابی به عدالت اجتماعی است نه توسعه.

چرا انتخاب توسعه اقتصادی به عنوان آرمان (ایده آل)، اصالت روح بشر را تحت الشعاع قرار می‌دهد و وجود معنوی او را به فساد و تباهی میکشاند؟

آرمانها (ایده آل‌ها) همواره علت غایی حرکت‌های فردی و اجتماعی بشر هستند. هدف، آن غایت مشخصی است که انسان فرا راه خویش تصور می‌کند و مسیر خود را به‌گونه‌ای پیش می‌گیرد که بدان دست یابد. اهداف انسان با توجه به خواسته‌ها و نیازهایش انتخاب می‌شوند و گذشته از آنکه این خواسته‌ها ممکن است حقیقی یا کاذب باشند، هدف اصلی یا آرمان او آن نقطه‌هایی است که انسان جواب تمامی خواسته‌هایش را در آن جست و جو می‌کند. این فطرت انسان است که بر این اصل قرار دارد و او خواه ناخواه از آن تبعیت میکند. با توجه به همین فطرت است که قرآن می‌فرماید: لقد کان لکم فی رسول اهل اسوه حسنه (۴)، چرا که انتخاب اسوه و تبعیت از آن ضرورت خلقت بشر است و در این میان اگر از اسوه‌های حسنه اعراض کند، نه این چنین است که بتواند خود را در وضعیتی خنثی محفوظ بدارد و به سوی نمونه‌های سوء گرایش نیابد؛ خیر! اگر بشر از اسوه‌های حسنه اعراض کند به ناچار به سوی ائمه کفر خواهد گرایید.

علت وضع کلمه‌ی «امام» نیز همین است؛ «امام» به معنای پیشوا، آرمان وجودی بشر، و آن غایتی است که همه صفات تکاملی انسان در وجود او تبلور یافته است.

اتوپیایی (۱۰) افلاطونی، غایت حاکمیت انسان - به تعبیر غربی آن - بر کره زمین است، حال آنکه حکومت جهانی عدل برای مسلمانان، آرمانی است که در حاکمیت احکام خدا بر اجتماع بشر معنا پیدا می‌کند. همین دو آرمان یا ایده‌آل تاریخی است که یکی به تمدن غرب و سیطره‌ی شیطنانی آن در جهت تمتع هر چه بیشتر از نعمات و لذایذ دنیوی می‌انجامد و دیگری به انقلاب اسلامی ایران و برپایی حکومت جهانی اسلام.

در نظام اعتقادی ما آن توسعه‌ای معتبر است که بر تعالی روحی بشر تکیه دارد و تعالی روحی بشر نیز به پرهیز از فزون طلبی و تکاثر، و منع اسراف و تبذیر، و پیروی از یک الگوی متعادل مصرف منتهی می‌شود، نه به رشد اقتصادی محض.

بهشت زمینی

ارمغانی که انسان از بهشت با خود به عالم دنیا آورده است جاذبه‌ای فطری است که او را از درون به سوی بهشت و آنچه بهشتی است می‌کشاند. اما مع الاسف انسان دچار نسیان است و مادام که ایمان نیاورده و استمرار در عمل صالح نداشته باشد، بهشت واقعی را تشخیص نمی‌دهد. انسان فطرتاً در جست و جوی بهشت است؛ همان بهشتی که از آنجا هبوط کرده است، و جاذبه‌های درونی او به سوی عالمی متعادل، زیبا، و جاودانه از همینجا ناشی می‌شود. عالمه طباطبایی (ه) در تفسیر آیات مربوط به آفرینش انسان و هبوط او، در سوره ی "طه" آن بهشت را بهشت اعتدال می‌خوانند و می‌فرمایند: ... این داستان... حال بنی نوع آدم را بر حسب طبع زمینی و زندگی مادیش تمثیل میکند مجسم می‌سازد، زیرا خدا او را در بهترین قوام خلق کرده، و در نعمتهایی بی شمار غرق ساخته، و در بهشت اعتدالش منزل داده، و از تعدی و خروج به یکسوی افراط و تفریط که ناشی از پیروی هوای نفس و تعلق به سراب دنیا، و در نتیجه فراموشی جانب رب‌العزّه (۱) است تهدید فرمود.

یکی از حکمای گران‌قدر معاصر در بحث از «اتوپیا» و ریشه‌های فلسفی آن در وجود انسان، بعد از طرح این سوال‌ها بالاخره جواب می‌دهد: اتوپیا رویای بازیافتن نظام ثابت گذشته و آسایش و آرامش قبل از افتادن در عالم و ولادت است.

همه اشتباه در اینجاست که غرب بهشت زمین را بدل از بهشت آسمانی گرفته است و در خیال اتوپیایی است که در آن بیماری، مرگ و پیری علاج شده است و انسان می‌تواند فارغ از گذشت زمان جاودانه مرکوب مرادش را همانگونه که نفس اماره اش می‌خواهد به جوان در بیاورد و این سوی و آنسوی بتازد و از همه لذایذ ممکن ممتنع شود.

تصویری که آلدوس هاکسلی هوشیارانه از جامعه‌ی متهور آینده ساخته است ایده آل تمدن آمریکایی است، جامعه‌ای که پیشرفت علوم آزمایشگاهی همه‌ی مشکلات آن را حل کرده است؛ کار، عدالت اجتماعی، امراض نفسانی و ناهنجاریهای روانی، عواطف رقیق بشری، زنده زایی و بیماری و فقر... همه‌ی مسائل در آزمایشگاه حل میشود. امگاها برده‌هایی هستند با نیروی جسمانی حداکثر، اما منهای عصیان و اعتراض و اعتصاب؛ و به فرض محال اگر اعتصابی هم - به دلیل فنی و آزمایشگاهی - اتفاق بیفتد، فوراً مأموران دولتی سر میرسند و به جای گاز اشک آور، آب داغ یا گلوله، گرد سوما میپاشند. گرد سوما دارای مجموعه‌ی خواص هرویین و حشیش و ال.اس.دی و... است و مشکلات غم و غصه و عواطف بشری را خیلی فوری به روش آمریکایی حل میکند و بعد ناگهان امگاها را میبینی که خوشحال و دست افشان به رقص و پایکوبی پرداخته‌اند و دسته جمعی سرود استاندارد را که در لوله‌ی آزمایش بدن‌ها آموخته‌اند، زمزمه میکنند. نباید پنداشت که این تصورات آلدوس هاکسلی تخیلاتی محض و بدون ریشه است؛ ریشه‌های دنیای متهور نو را باید در نظرگاه غیر واقعی غرب به انسان و جهان جست و جو کرد.

یکی از مهمترین نکاتی که همواره ما را در مطالعه‌ی جوامع سنتی اسلامی شگفتزده میکرد همین بود که چگونه - مثلاً در مورد سفالگران میباید یزد - کار و زندگی آنها آمیخته با یکدیگر بوده است. اکنون ما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تجربه‌ی باشکوه نهادهای انقلابی، به خوبی این معیار را دریافته‌ایم که نظرگاه اسلام درباره‌ی کار با آنچه که امروز در جوامع غربی و غربزده میگردد - و مع الاسف هنوز هم آثار آن در تشکیلات اداری و کارگری ما باقی است - متفاوت است. وقتی کار خدمت به خلق برای رضای خدا و همچون وسیله‌ای باشد که استعدادهای وجود انسان را در طول زندگی به فعلیت برساند، آنگاه کار و زندگی یک انسان مؤمن آنچنان در هم می‌آمیزد که انفکاکشان از یکدیگر ممکن نیست.

کسانی ممکن است اعتراض کنند که: "ای آقا!... مگر میشود تشکیلات و سازمانبندی اجتماعات را بر انگیزه‌های درونی بنا کرد؟ نظم و انگیزه الهی نه تنها منافات ندارند بلکه با هم ملازمند؛ اوصیکم بتقوی الله و نظم امرکم. چه چیز «جهاد سازندگی» را قادر ساخت که با نظمی حیرت انگیز طرح «محرم» را چهل و پنج روزه به پایان برساند، حال آنکه مقاطعه کارهای خارجی یک سال وقت و صدها برابر هزینه طلب میکردند؟ کار به مثابه عبادت. اتفاقاً نظام جمهوری اسلامی نیز باید سعی کند که تشکیلات اجرایی خویش را در عین حال بر نظم و انگیزه‌های درونی بنا کند.

میمون برهنه

در کتاب ارجمند "کافی" - کتاب الحجّه - روایتی است که ترجمه اش این است: مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام از علم امام پرسیدم نسبت به آنچه در اقطار زمین باشد با این که خودش در میان خانه است و پرده هم جلوی او افتاده؟ فرمود: ای مفضل، براستی خدا تبارک و تعالی، در پیامبر (ص) پنج روح نهاده: روح حیات و زندگی که به وسیله‌ی آن بجنبند و راه رود، روح توانائی که به وسیله‌ی آن قیام کند و مبارزه نماید، روح شهوت که به وسیله‌ی آن بخورد و بنوشد و به حلالی با زنها بیامیزد، روح ایمان که به وسیله‌ی آن عقیده دارد و عدالت میورزد، و روح القدس که به وسیله‌ی آن تحمل نبوت کند.

در کتاب "بصائر الدرجات" در ادامه‌ی روایتی نظیر آنچه ذکر شد میفرماید: در مؤمنین چهار مرتبه از این ارواح (روح ایمان، روح شهوت، روح قوت و روح حیات) وجود دارد و کفار فاقد روح ایمان هستند، روح ایمان مادامی که انسان به گناه کبیرهای آلوده نشده ملازم با اوست و چون کبیرهای مرتکب شود از او جدایی حاصل میکند.

از این دو روایت و بسیاری از احادیث دیگر برمی‌آید که انسان مادام که ایمان نیاورده است، در مرتبه روح شهوت - که مقام حیوانی است - توقف دارد و فضائل و اعمال و افکارش همگی با این مقام - یعنی حیوانیت - مناسبت دارد. تنبلی و تن آسایی از خصوصیات ذاتی روح شهوت و مفتاح همه شرور است.

تعبیر "اولوا العزم" که به پنج تن از بزرگترین پیامبران الهی اطلاق میشود به معنای "صاحبان عزم" است. چرا از میان همه‌ی خصوصیات که پیامبران اولوا العزم داشته‌اند تنها عزم آنها مورد نظر قرار گرفته است؟ تنبلی و تن آسایی و کم حوصلگی ملازم با روح شهوت در وجود آدمی است و انسان تا از این مرحله به مرتبه بالاتر - که روح ایمان است - عروج نکرده است و تنها علتی که او را به تحرک و میدارد لذت طلبی است. اگر تفکر غالب بشر در مغرب زمین بدین سمت متمایل شده که انسان را در زمره حیوانات قلمداد کند، اگر نه، معارف الهی تاکید دارند که رسیدن به انسانیت با گذشت از مراتب حیوانی میسر است نه توقف در آن.

اگر بشر را اصالتاً حیوان بدانیم لاجرم باید تمامی تبعات این تعریف را نیز بپذیریم. اولین نتیجه‌ای که از این تعریف برمی‌آید این است که لذت طلبی خصوصیت اصلی ذات بشر و تنها محرک اوست، و جامعه غرب امروز این معنا را به تمامی پذیرفته است. هر جا که پروردگار لذتی نهاده است در همان جا نشانی از کمال وجود دارد؛ البته در صورتی که خود لذت به غایت و آرمان بشر تبدیل نشود.

لذت چیست و چرا انسان بدین دام گرفتار می‌آید؟ آنچه در این مختصر می‌توان گفت این است که روح مجرد انسان در این دامگه حادثه که میان حق و باطل قرار دارد به بدنی حیوانی تعلق یافته و البته بین آن روح و این بدن نسبتی طولی برقرار است و این دوگانگی که ما قائل می‌شویم از باب انتزاع است نه اینکه در واقع امر ثنویتی در کار باشد هر جا که پروردگار لذتی نهاده است در همان جا نشانی از کمال وجود دارد؛ البته در صورتی که خود لذت به غایت و آرمان بشر تبدیل نشود، اگر نه، نه تنها نقش استکمالی خویش را از کف می‌دهد، بلکه به غل و زنجیری سنگین مبدل می‌شود که انسان را به اسفل سافلین و پایینترین مراتب جهنم میکشاند. از جانب دیگر، لذت نیز در حالتی ضامن بقای بشر است که از جایگاه استکمالی خویش خارج نشده باشد. اگر لذت مطلق انگاشته شود و به عنوان هدف اعتبار شود، آنگاه نه تنها متضمن حیات نیست بلکه از مسیر اعتدال خارج می‌شود و خود به وسیله‌ای در خدمت قطع حیات بشر مبدل می‌شود.

توسعه برای تمتع

رشد اقتصادی (۱) را نباید با توسعه (۲) اشتباه کرد، زیرا که توسعه جریانی چند بعدی است که در خود تجدید سازمان و سمت‌گیری متفاوت کل نظام اقتصادی اجتماعی را به همراه دارد. توسعه علاوه بر بهبود در میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساختارهای نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجهه نظرهای عمومی مردم است، توسعه در بسیاری موارد حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز در برمی‌گیرد. اگر مبنای توسعه را آنچه‌آنکه مذکور افتاد اعتبار کنیم، آنگاه بین روند توسعه و ازهم‌پاشیدگی خانواده‌ها در مغرب زمین ارتباطی بسیار نزدیک مشهود می‌شود. با این مفهوم مناسبات بین تولید و مصرف برای پیوندهای خانوادگی نیز تعیین وضعیت خواهد کرد.

در کتاب "موج سوم" - که در توجیه تمدن غربی نگاشته شده است - نیز به تحلیل‌هایی اینچنین برمیخوریم: لزومی ندارد که انسان مارکسیست باشد تا با مانیفست کمونیست در این ادعای مشهور علیه جامعه‌ی جدید هم عقیده باشد در آنجا که می‌گوید: "دیگر بین انسان با انسان هیچ رابطه‌ای بجز منافع شخصی عربان و پرداخت نقدی، عاری از احساس و عاطفه باقی نمانده است." روابط شخصی، پیوندهای خانوادگی، عشق، دوستی، علقه‌های همسایگی و اجتماعی همگی در هجوم بیرحمانه‌ی منافع شخصی تجاری رنگ باخته‌اند یا به تباهی کشیده شده‌اند. ممکن است مثل نویسنده‌ی کتاب "موج سوم" این پدیده را ناشی از توسعه‌ی صنعتی و غلبه‌ی خصوصیات کارخانه‌ای بر افراد و اجتماعات بشری بدانیم، و در این صورت هر چند گوشه‌ای از حقیقت بیان شده، ریشه و علت اصلی را مطرح نکرده‌ایم. در کتاب "موج سوم" آمده است: اگر ما خانواده‌ی هسته‌ای را متشکل از یک شوهر شاغل، یک زن خانه‌دار و دو کودک بدانیم و سؤال کنیم که چند نفر از آمریکاییان واقعاً هنوز در این نوع خانواده زندگی میکنند، پاسخ حیرت‌آور است: هفت درصد از کل جمعیت ایالت متحده.

نویسنده در این گفته تأکید دارد که این ما هستیم که اصول اخلاقی را به وجود می‌آوریم و به عبارت دیگر، بیرون از ما حقیقت ثابتی که موجد اصول اخلاقی ثابتی باشد وجود ندارد. همه مفاسدی که اکنون در جامعه غرب وجود دارد منشا از همین اصلی می‌گیرد که بیان شد. این اصل متضمن این معناست که اخلاق، اصول ثابتی ندارد و تغییرات آن تابع مقتضیات زمان است و این، خود انسان است که این اصول را قرارداد می‌کند. قانون به جای اصول اخلاقی و شریعت می‌نشیند. اصالت قانون در غرب فرع بر این تفکر فلسفی است که اصول ثابت اخلاقی را بی‌اعتبار می‌کند و خود انسان را موجد اصول اخلاقی می‌شمارد.

آنچه که بنیان خانواده را در غرب ویران ساخته لذت‌گرایی و تمتع است، و البته این لذت‌گرایی نیز از هبوط بشر غربی و تغییر نسبت او با حق و اصالت دادن به نفسانیت خویش نتیجه می‌شود. این هبوط در وجوه مختلفی بروز و تجلی یافته است که از آن جمله نابودی خانواده است.

اصالت دادن به رشد اقتصادی نیز یکی دیگر از وجوهی است که هبوط بشر در آن تجلی یافته است. آرمان توسعه یافتگی از اصالت دادن به رشد اقتصادی و غلبه‌ی اقتصاد بر سایر وجوه حیات بشر زایل شده و آنچه باعث شده تا بشر غربی برای اقتصاد این چنین مقام و اهمیتی قائل باشد ماده‌گرایی و نسیان حق است.

علامه ی شهید مطهری (ره) در کتاب «جامعه و تاریخ» بعد از بیان این حقیقت که «اصل تقدم ماده بر روح و تقدم جسم بر روان و اصالت نداشتن نیروهای روانی و ارزشهای روحی و معنوی، از اصول اساسی ماتریالیسم فلسفی است» (۱) و رئالیسم (۲) که روش فلسفی اسلام است بالعکس به روح و نیروها و نیازهای آن اصالت می دهد، میفرماید: انسان لاقابل در وجود اجتماعی خویش دوگانه نیاز دارد. نیازهای مادی از قبیل نیاز به نان و آب و مسکن و جامه و دوا و امثال اینها. نیازهای معنوی از قبیل نیاز به تحصیل دانش و ادبیات و هنر و تفکرات فلسفی و ایمان... سخن در اولویت و تقدم این نیازها است که کدامیک بر دیگری تقدم دارد؟... نظریه تقدم نیازهای مادی بر آن است که نیازهای مادی اولویت و تقدم دارند و این اولویت و تقدم تنها در این جهت نیست که انسان در درجه اول در پی تامین نیازهای مادی است و آنگاه که این نیازها تأمین شد به تامین نیازهای معنوی می پردازد بلکه خاستگاه نیازهای معنوی، نیازهای مادی است و نیازهای مادی سرچشمه‌ی نیازهای معنوی است.

نقطه مقابل این نظریه، نظریه اصالت نیازهای معنوی است. طبق این نظریه هر چند در فرد انسان نیازهای مادی از نظر زمانی زودتر جوانه میزند و خود را نشان می دهد، چنانکه از حال کودک پیداست که از آغاز تولد در جستجوی شیر و پستان مادر است، ولی به تدریج نیازهای معنوی که در سرشت انسان نهفته است می‌شکفند، به طوری که در سنین رشد و کمال انسان نیازهای مادی خویش را فدای نیازهای معنوی می کند. به تعبیر دیگر: لذتهای معنوی در انسان هم اصیل است و هم نیرومندتر از لذتها و جاذبه‌های مادی. البته بیان علل تاریخی ظهور تمدن حاضر و وجوه تمایز این عصر از سایر اعصار حیات بشر نیاز به فرصت وسیع‌تری دارد - که انشالله در آینده پیش خواهد آمد. بشر حتی اگر برای حوائج مادی خویش هم قائل به اصالت باشد، تا آنجا که خود را از محدوده مقیدات اخلاقی مذهبی خارج نکرده است به سقوط کامل دچار نمی شود و در این سطح وسیع که در قرن حاضر شاهد آن هستیم، به اتراف و اسراف و تبذیر گرایش پیدا نمی کند. مهم‌ترین علتی که جامعه غرب را به اتراف و اسراف و تبذیر کشانده است همین است که اراده او را در جهت ارضای شهوات و تبعیت از غرایز و هوای خویش هیچ چیز جز قراردادهای اجتماع محدود نمی کند.

شوماخر می‌پرسد: یک نظام صنعتی که چهل درصد از منابع اصلی جهان را برای تامین نیازمندیهای جمعیتی کمتر از شش درصد جمعیت جهان مصرف می کند، تنها در صورتی می تواند کارآمد خوانده شود که در زمینه‌ی تامین سعادت، رفاه، فرهنگ، صلح و آرامش، و هماهنگی به توفیق‌های عظیمی نایل آمده باشد. تصور نمی کنم تاکید بر این واقعیت ضروری باشد که نظام آمریکایی از نیل به چنین توفیق‌هایی ناتوان بوده است.

در شواهدی که ذکر شد، غلبه اقتصاد بر سایر وجوه حیات بشری به خوبی جلوه گر است و این در حالی است که ما ذکر رابطه فیما بین تولید و مصرف را به آینده وا گذاشته‌ایم و از آن سخنی به میان نیاورده‌ایم.

چه علتی باعث شده است تا بشر غربی اعمالی اینچنین را برای خود مجاز بشمارد؟ وقتی اراده بشر را در جهت ارضای شهوات و هوای خویش هیچ چیز محدود نکند، انسان در مسیر تمتع از لذایذ دنیایی به آنچنان زیاده‌طلبی و تکاثری دچار میشود که از آن باید به خدا پناه برد. بشر غربی از آنجا که برای وجود انسان قائل به حقیقتی غایی نیست و به حیوانیت بشر اصالت می دهد، برای هوا و تمایلات حیوانی خود نیز هیچ محدودیتی جز قراردادهای اجتماعی نمی شناسد و قراردادهای اجتماعی را نیز صرفاً به منافع فردی باز می گرداند.

لازم است ذکر شود این است که در تمدن غرب قراردادهای اجتماعی - و به تعبیر خودشان قانون - جانشین اخلاق شده است و سعی بشر غربی در این است که با اصالت دادن به قوانین مدنی و مقررات اجتماعی از اخلاق مذهبی و شریعت بی‌نیاز شود؛ یعنی به عبارت بهتر، جامعه‌ای بسازد که در آن هیچ کس نیازی به خوب بودن نداشته باشد، و در عین حال که هیچ کس التزام اخلاقی در برابر وجدان خویش ندارد، همه بتوانند بدون تجاوز به حقوق یکدیگر از حداکثر آزادی و ولنگاری برای ارضای شهوات حیوانی و تمتع از لذایذ مادی برخوردار باشند - و الحق بهترین نظام سیاسی که میتواند اهداف مذکور را تامین کند، سیستم دموکراسی است.

عمق فاجعه

نظام تغییر و تحولات در طبیعت بهگونهای است که همیشه "فضوالت" به مثابه حلقه‌هایی کاملاً ضروری و ارزشمند، چرخه‌های حافظ حیات در کره ی زمین را تکمیل و تقویت میکنند. فضولات جانوران لایه ی خاک را حاصلخیز میسازد و همراه با برگ درختان فعالترین لایه خاکی یعنی "لایه ی روخاک" یا "لاشخاک" را تشکیل میدهد تحولات مادی

طبیعت همواره در دایره بسته‌ای انجام می‌شود که هیچ چیز در آن زیادی و غیرضروری نیست. فضولات جانداران و برگ‌های خشک درختان همان قدر در تکمیل این چرخه‌های حیاتی دخالت دارند که آب و هوا و نور خورشید.

آلودگی آنها خطری بسیار نزدیکتر است. نظام تولیدی صنایع مدرن در سطحی بسیار وسیع با ایجاد فضولاتی که نه در خود سیستم قابل جذب هستند و نه امکان پالایش آنها توسط طبیعت وجود دارد، روز به روز - و بهتر است بگوییم لحظه به لحظه - به میزان آلودگی آنها می‌افزاید. این مسئله در هیچ یک از ادوار حیاتی کره ی زمین سابقه ای نداشته است و همان طور که عرض شد، چرخه های حیاتی طبیعت بکر دارای پس‌خوراند است و فضولات خود را دیگر باره جذب میکند، حال آنکه در نظام صنعتی کنونی، امکان جذب یا پالایش فضولات به هیچ وجه موجود نیست. تذکر این نکته واجب است که آلودگی آنها به معنای از بین رفتن حیات طبیعی در تمامی کره زمین است و نمی‌توان خوش خیاله این خطر عظیم را به هیچ گرفت. مساله این است که نظام تکنولوژی مدرن فضولی از خود به جای می‌گذارد که هیچ راهی برای دفع آن وجود ندارد و اصلاً - همان طور که عرض شد - مشکل ما دفع فضولات نیست، چرا که محدودیت منابع طبیعی در کره زمین ادامه این وضعیت را تا حداکثر یک قرن دیگر ناممکن می‌سازد. تنها راهی که برای حفظ وضعیت موجود باقی می‌ماند این است که نظام صنعتی همچون طبیعت فضولات خود را پس‌خوراند کند یا راهی برای جذب فضولات توسط خود طبیعت پیدا شود. هیچ یک از این دو راه امکانپذیر نیست، چرا که اصولاً صفت ذاتی تکنولوژی مدرن این است که طبیعت را به صورتی تغییر شکل می‌دهد که نه هرگز امکان جذب آنها توسط طبیعت وجود دارد و نه خود سیستم های صنعتی می‌توانند فضولات خود را پس‌خوراند کنند. تنها از همین طریق است که تکنولوژی مدرن توانسته است از عهده تصرفی اینچنین در طبیعت برآید.

برای دریافت عمق و گسترش این فاجعه باید مسئله را در سطح جهان بررسی کرد. در یکی از کتابهایی که در این زمینه نگاشته شده است تغییر و تحولی که توسط تکنولوژی مدرن در طبیعت انجام میگیرد با تحولات زمین شناسی کره ی زمین مقایسه شده است: آبهای آلوده ی مراکز عظیم شیمیایی، بسیاری از رودخانه ها را تبدیل به فاضلاب های مسموم کرده است. کارخان ههایی که با فلز آهن و شبه فلزها سروکار دارند، پالایشگاه های نفت، کارخانه های سلولز و تولید کاغذ، آبهای مصرفی خود را از مواد مضر به طبیعت آکنده میکنند. در آمریکا و اروپای غربی هر روز شاهد همین صحنه ها هستیم. اگر این وضع همچنان ادامه پیدا کند، تا چند سال دیگر، حتی در دریاچه اری که بزرگترین دریاچه آمریکاست، نمیتوانیم تنی به آب بزنیم. دایورز (دریاچه "اری" را "به سطل آشغال آزمایشگاه شیمی" تشبیه کرده است. تصور نمی‌کنم برای کسی تردید وجود داشته باشد که لازمه رشد اقتصادی بیشتر بدون شک توسعه بیشتر تکنولوژی است، و تکنولوژی نیز محال است که بتواند از عهده پس‌خوراند حجم عظیم فضولات و پسماندهای خود برآید و مواد مصرف شده را دیگر بار به طبیعت محدود کره زمین باز گرداند.

دیکتاتوری اقتصاد

خطر آلودگی رادیواکتیو آن همه عظیم است که کلمات از بیان آن عاجزند. در مقایسه با عظمت خطر آلودگی رادیواکتیو، همه آنچه را که برشمردیم باید به هیچ انگاشتی و متأسفانه من تا به حال هیچ نویسنده و هیچ کتابی را ندیده‌ام که اهمیت مساله را آنچنان که باید مورد توجه قرار داده باشد. حتی در کتاب «کوچک زیباست» نیز، با آنکه در مقایسه با دیگر کتابها بینشی واقعگرایانه دارد، آنچنان که باید و شاید عظمت این مساله بروز و ظهور ندارد.

شوماخر در بیان خطرات انرژی هسته ای میگوید: در میان همه تغییراتی که به دست بشر در خانواده طبیعت ایجاد شده، شکافت هسته در مقیاس وسیع بدون شک خطرناک ترین و ژرف ترین تغییر است. در نتیجه، یونیزه کردن پرتوهای یونساز به صورت شدید ترین عامل آلودگی محیط زیست و مخاطره آمیزترین عامل برای بقای انسان بر کره زمین در آمده است.

وسعت و عمق مخاطره از حدود معمولی و متعارف فهم و تصور انسان بسیار بسیار فراتر است. شوماخر سخنی را از فردی به نام ادوارد دی. دیوید (مشاور علمی نیکسون) نقل میکند که بسیار وحشتناک است. فرد مذکور ضمن صحبت درباره ی مخزن فضولات رادیواکتیو گفته است: آدمی درباره ی چیزی که باید قبل از بی ضرر شدن حدود ۲۵۰۰۰ سال در زیرزمین محبوس باشد، احساسی هول انگیز دارد. اما به راستی چرا با توجه به این خطر عظیم که خود سیاستمداران غربی بر آن تأکید دارند، باز هم انرژی هسته ای چون واقعیت مسلمی تلقی می‌شود که باید جانشین سایر اقسام انرژی شود؟ چرا؟ چگونه بشریت حاضر می‌شود خطری اینچنین وسیع و بزرگ را برای رسیدن به رفاه بیشتر بپذیرد؟ شوماخر در وسعت این خطر گفته است: سرانجام وقتی موضوع آلودگی هوا، آب و خاک به پرتوهای یونساز مطرح است چگونه می‌توان مساله آلودگی هوا به دود را مورد

توجه قرارداد؟ من نمی‌خواهم مضرات آلودگی هوا و آب را در وضعیت کنونی ناچیز جلوه دهم، لیکن هنگامی که با آنها روبرو می‌شویم، نباید «تفاوت در ابعاد» را از نظر دور داشت: آلودگی رادیواکتیو مخاطره‌ای است که وسعت «بعد» آن برای بشر بی‌سابقه است. کسی ممکن است حتی سؤال کند: وقتی هوا مملو از ذرات رادیواکتیو است، تاکید ورزیدن بر هوای پاک چه معنایی دارد؟ و یا اینکه وقتی آب و خاک مسموم گردد محافظت از هوا چه فایده‌ای خواهد داشت؟

شوماخر نظر نهایی خود را درباره‌ی انرژی هسته‌ای اینچنین اعلام می‌کند: هیچ درجه‌ای از رفاه نمیتواند انباشت مقادیر عظیم مواد بسیار مخرب و مهلکی را توجیه کند که هیچکس نمیداند چگونه میتوان از خطر آن "ایمن" بود و به صورت خطری بی‌قیاس برای نسلهای بعد و حتی اعصار زمین‌شناسی باقی خواهد ماند. انجام دادن چنین عملی تجاوز به ذات زندگی است، تجاوزی فوق‌العاده بزرگتر از هر جنایتی که تاکنون به دست بشر صورت گرفته است. این پندار که یک تمدن میتواند پایه‌های خود را بر چنین تجاوزی استوار سازد یک شرارت اخلاقی، معنوی و مابعدالطبیعی است. این بدان معنی است که امور اقتصادی آدمی را به گونه‌ای سامان دهیم که گویی خود مردم حقیقتاً حائز هیچ اهمیتی نیستند. زمینه‌ی دیگری که میتوان دیکتاتوری اقتصاد را به روشنی در آن پیدا کرد مساله مصرف است. شوماخر جامعه مصرفی کنونی را به معنای تشبیه می‌کند که هر چقدر هم وضعیت خود را نکبت بار احساس کند رهایی از چنگال اعتیاد را بینهایت دشوار می‌بیند. (۷) این یک واقعیت غیر قابل انکار است و شواهد و مصادیق بسیاری بر آن دلالت دارد. روزه گارودی در کتاب «هشدار به زندگان» نوشته است. اقتصاد آزاد «به شیوه غربی» برای رفع احتیاج بازار نیست بلکه برای ایجاد بازار احتیاج است!

مصرف بیشتر برای تولید بیشتر، ضرورت حتمی اقتصاد امروز است، چرا که اگر کالاهای تولید شده مصرف نشود امکان توسعه تولید، یعنی امکان توسعه اقتصادی، وجود نخواهد داشت. بنابراین، برای تولید بیشتر که ضرورت توسعه اقتصادی است باید مردم را به مصرف هر چه بیشتر ترغیب کرد و بدین علت است که تبلیغات - یا بهتر بگوییم پروپاگاندا (۹) - یکی از ارکان اساسی توسعه به شیوه غربی است.

به کار بستن وسایل توده گیر اقناع افراد که نیروهای ناخودآگاه و غریزی انسان را بیدار می‌سازد، تا به خریدن و «انتخاب کردن» وادارش کند و مستقل از اراده و آگاهی خود عمل کند (۲۲)

از یک سو اقتصاد بر همه وجوه دیگر زندگی بشر غلبه یافته است و انسان را در محدوده مادی وجود خویش محصور ساخته، و از جانب دیگر، اقتصاد نیز - با مفهومی که امروزه پیدا کرده است - بنیان توسعه خویش را بر پست‌ترین امیال و آمال حیوانی بشر استوار داشته است.

جلوگیری از شتاب فرایندهای که امروز در زمینه تولید کارخانه‌ای وجود دارد، حتی برای لحظه‌ای چند، بدون شک به فروپاشی ابرقدرت‌های اقتصادی و تحولاتی بسیار عظیم و غیر قابل پیشبینی در سیستم واحد اقتصاد کنونی کره زمین منجر خواهد شد.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران تنها تجربه‌ای است که حقیقت را آنچنان که هست به مردم جهان نشان داد. انقلاب اسلامی ایران نشان داد که برای مبارزه با قدرت جهانی استکبار هرگز نمی‌توان از همان طرقی اقدام کرد که او خود بنیان آن را نهاده است. شعار «مشت و درفش» و «خون و شمشیر» به‌خوبی می‌تواند از عهده بیان حقیقت برآید و همینطور، قیام عاشورا اسوه‌ای است که تنها راه پیروزی بر باطل را بر ما نمایان می‌سازد. ماهیت اقتصاد مبتنی بر تکنولوژی هم همچون علتی مزید به این فجایع کمک رسانده است.

در اینجا مناسب است که بار دیگر اشاره‌ای کوتاه به مفهوم «توسعه» داشته باشیم. لازمه دستیابی به توسعه یافتگی این است که ما همه ساختارها و سازمان‌بندی‌های اجتماع را در جهت رشد اقتصادی تنظیم کنیم و بدین ترتیب فرهنگ نیز تابعی از اقتصاد خواهد شد. آیا اسلام ما را در این راه مجاز می‌دارد یا خیر؟ ضرب‌المثل مشهوری می‌گوید «شکم گرسنه دین و ایمان نمی‌شناسد» و این معنا تقریباً شبیه به محتوای این حدیث است که می‌فرماید: کاد الفقر ان یكون کفرا (۲۶). سوال اینجاست که آیا انسان اجازه دارد خود را به محتوای این ضرب‌المثل تسلیم کند یا خیر. آیا حضرت رسول اکرم (ص) و یاران و اصحاب معدود ایشان در محاصره اقتصادی شعب ابی‌طالب خود را به این معنا تسلیم کردند؟ مشهور است که در طول این سه سال بسیار بود روزهایی که آنها هر یک به دانه‌ای خرما یا کمتر از آن اکتفا کردند و استقامت ورزیدند و در برابر مشرکان تسلیم نشدند. موجبیت یا دیکتاتوری اقتصاد با اختیار و اراده آزاد انسانی منافات دارد.

متأسفانه بعضاً تصور کرده‌اند که این قانون، عمومی است و مثلاً میتوان برای جذب مردم به سوی جبهه‌ها و جانفشانی یا شرکت مردم در انتخابات باز هم از تحریک همین غرایز استفاده کرد. لحن و محتوای تبلیغات تلویزیونی ما اکثراً به گونه‌ای است که تو گویی امت مسلمان را نیز باید با استفاده از حیل‌های روان‌شناسانه فریفت و آنان را به صحنه‌های جانفشانی و ایثار کشاند، غافل که اگر تبلیغات غربی بر غفلت و فریب مردم استوار است، بالعکس، تبلیغات ما باید بر آگاهی آنها تکیه داشته باشد. حضور یکپارچه‌ی امت ما

در صحنه ای جهاد فی سبیل الله نشان دهنده ی این معناست که آنان با خودآگاهی کامل سر از تبعیت امیال و غرایز پست و حیوانی خویش باز کشیده اند و دیگر نمیتوان آنان را به شیوه ی غربیها با حیلہ های روانشناسی اجتماعی به حضور در صحنه های سیاست وادار کرد. علت شکست حیلہ های و تمهیدات استکبار جهانی در برابر ما نیز همین است. هر یک از این ترندهایی که آمریکا از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی در برابر ما به کار برده است و هنوز هم به کار می برد کافی است که انقلاب یا رژیمی را سرنگون کند، اما در برابر جمهوری اسلامی ایران از همه این مکرها جز تثبیت بیشتر ما و صدور انقلاب اسلامی به همه جهان کار دیگری بر نیامده است. چرا اینچنین است؟

آنچه که به ما این چنین قدرتی بخشیده این است که ما برخلاف همه دنیا تابع اعتقادمان هستیم نه اقتصادمان، هر چند که مدنیت ما، مناسبات اجتماعی، بافت عمومی جامعه و ساختار تشکیلاتی دواير اجرایی و حتی حقوقی ما، میراثی است که از رژیم طاغوت برای ما مانده است، و البته ناگفته نماند که با توجه به وضعیت کلی بشر در سطح کره زمین، و تجربیات تاریخی قرن‌ها زندگی بشر، تثبیت و تحکیم و استقامت روزافزون و صدور ارزش های انقلاب ما به جهان معجزه‌ای است که اگر به واقعیت ناپیوسته بود هرگز باور نمی شد و هنوز هم با اینکه هشت سال از پیروزی انقلاب اسلامی می گذرد اکثر مردم جهان از تسلیم شدن به این واقعیت سر باز می زنند.

لازمه آگاهی و شناخت حقیقی، غلبه بر مقتضیات و شرایطی است که نیازهای کاذبی متناسب با محصولات تمدن جدید غرب برای انسان ایجاد میکند و در میان غربی ها و غرب زده ها نباید در جست و جوی این چنین کسی بود. دنیای جدید رفاه و رونق اقتصادی خود را مدیون جنگ است، جنگ مستمری که هیچگاه پایان ندارد، جنگ مستمری که اربابان اقتصادی دنیا، صاحبان کارتلها و تراست ها نمی خواهند پایان داشته باشد، چرا که منافع اقتصادی آنها تماماً به جنگ وابسته است.

نظام سیاره‌ای اقتصاد

درباره شرکت‌های چند ملیتی و حاکمیت شیطانی آنها بر سراسر سیاره زمین بسیار گفته‌اند و بسیار شنیده‌ایم، اما هرگز حق مطلب آنچنان که باید ادا نشده است. شرکت‌های چند ملیتی امپراتوران امروز جهان هستند و اگر کسی بپرسد: «پس نقش دولت‌ها و حکومت‌ها چیست؟» باید پاسخ داد: «اگر حکومت‌ها خود برگزیده شرکت‌های چند ملیتی نباشند - که غالباً این چنین اند - در برابر سیطره عمیق و وسیع شرکت‌های چند ملیتی قدرتی ندارند.

امروزه در سراسر کره ی زمین، بجز ایران، همان طور که عرض شد افسار سیاست در دست اقتصاد است و آن را به هر سوی که بخواهد میکشاند و حتی اگر جنگ فی مابین غول های سیاسی جهان وجود داشته باشد - که ندارد - جنگی اقتصادی است و باز هم، همان طور که عرض شد، علت این امر را باید در این مسئله ی فرهنگی یا مابعدالطبیعی جست و جو کرد: ماده گرایی بشریت. همین ماده گرایی است که اقتصاد را بر سایر وجوه حیات بشری غلبه داده و همه جهان را قلمرو ترکنازی و دیکتاتوری اقتصاد کرده است.

حاکمیت پر قدرت شرکت‌های چند ملیتی از طریق یک نظام واحد اقتصادی بر سراسر کره ی زمین، اقتدار و حاکمیت سیاسی همه ی دولت‌ها و حکومت‌ها را در شرق و غرب سیاره نفی میکند. دولت‌ها و حکومت‌ها - چه شرقی و چه غربی - اگر نقشی هماهنگ و هم جهت با این نظام واحد اقتصاد بر عهده گرفته باشند بر جای میمانند و اگر نه، نابود میشوند. همه ی انقلاب های جهان بعد از پیروزی و به دست گرفتن حکومت ناچار شده اند که حتی بر خلاف ایدئولوژی و شعارهای اساسی خویش سیاست‌هایی اتخاذ کنند که بقای آنان را تضمین کند، هر چند به قیمت از دست دادن و زیر پا گذاشتن اصولی که بعضاً محتوای اصلی انقلاب را تشکیل میداده است. این یک قاعده کلی است و اگر ان شاء الله انقلاب اسلامی ایران به پیروزی برسد و اسلامیت و استقلال خویش را در برابر شرق و غرب حفظ کند تنها نمونه ای است که از این قاعده مستثنی شده است. این ضرب‌المثل معروف که «انقلاب فرزندان خویش را میخورد» از همین جا نتیجه شده است که همواره انقلاب‌ها بعد از پیروزی و تشکیل نظام به صورتی ناخواسته به جانبی کشیده شده‌اند که با اصول محتوایی نهضت مخالفت داشته است.

نظام اقتصاد جهانی سیستم واحدی است حافظ منافع سیاسی ابرقدرت‌ها و تا کسی از این سیستم واحد اقتصادی اعراض نکند هرگز نمی‌تواند به طور کامل از سلطه سیاسی ابرقدرت ها خارج شود. همه رهبران انقلابی جهان بعد از پیروزی و تشکیل نظام با این واقعیت مواجه شده‌اند که باید برای حفظ خویش از بحران های اقتصادی، به ناچار تکنوکرات‌ها را بر مصدر امور اجرایی بنشانند و فکر نمی‌کنم کسی در این معنا تردید داشته باشد که تکنوکراسی حافظ منافع ابرقدرت‌هاست.

نکته: غلبه اقتصاد کار را تا بدینجا کشانده است که قدرت، تنها در پول متمرکز است و پولدارها قویترین افراد این عصر هستند.

از دیکتاتوری پول تا اقتصاد صلواتی

پول چیست؟

هستند کسانی که در ضرورت طرح این پرسش ماهوی شک میکنند و میگویند: این دیگر چه سوالی است؟ پول، ما با زایی است که قیمت و ارزش همه کالاها با آن تعیین می‌شود و بدین ترتیب، برخلاف گذشته، امکان برخورداری از همه کالاها برای همگان فراهم می‌شود... و بعد در تفسیر عبارت «برخلاف گذشته» سعی میکنند که فلسفه‌ی پول و مختصری از تاریخچه آن را برای شما بازگو کنند: در گذشته‌های دور، در میان اقوام بدوی، مبادله‌ی کالا به صورت داد و ستدی انجام می‌گرفت که در آن، انسان کالایی را بی واسطه با کالای دیگر مبادله می‌کرد. اما در اینجا دیگر محصولی منحصر به فرد، به عنوان مازاد یک قبیله، نیست که با محصولی دیگر مبادله می‌شود، بلکه اینک تعدادی بیشمار از محصولات گوناگون با بسیاری از محصولات دیگر مبادله می‌شوند. برای آنکه بتوان این مبادله‌ها را بر اساس هم ارزی انجام داد، بایستی کالایی وجود داشته باشد که همه کانال‌های دیگر بتوانند به کمک آن، ارزش مبادله‌ی خود را بیان دارند و این امکان را یک «کالری معادل همگانی» برآورده می‌سازد.

وقتی پول تنها وسیله‌ای است که انسان را به همه اهداف خویش می‌رساند، دیگر نمی‌توان آن را در حد یک وسیله نگه داشت و بالطبع پول جایگزین همه اهداف می‌شود و به هدف - و بلکه بزرگترین هدف بشر تبدیل می‌شود. این بیماری است که اکنون همه جوامع بشر را مبتلا ساخته است، چرا که دیگر بشر نمی‌تواند بدون واسطه پول، کالاها و اشیا را مستقیماً در برابر نیازهای خویش معنا کند.

در نظام اسلامی کار هر کس مستقیماً بر اعتقادات و تمایزات کیفی و روحی افراد بنا می‌شود و آنچه انسانها را به کار و می‌دارد نه پول، که عشق است. مومن تابع اعتقاد خویش است نه اقتصاد، و عمل او مستقیماً بر نیت اوست که بنا می‌شود. در سیستم کارخانه‌ای، کارگر و کارمند پیوند اعتقادی خویش با کارش را از دست می‌دهد و بالاجبار، فقط برای امرار معاش دست به کار می‌زند و از آنجا که همه احتیاجات او با پول برآورده می‌شود، این پول است که غایت آمال و مبدا و میزان همه ارزش‌ها می‌شود.

ما اکنون در جست و جوی درمان نیستیم، اما ذکر این نکته لازم است که درمان همه دردهای بشر امروز در بازگشتن به وطن ایمانی است. بشر امروز درد غربت دارد، غربت از وطن قدسی ایمان و از همه تاسف بارتر این نکته ظریف است که این غربت به فراموشی انجامیده است و او این خراب آباد را وطن پنداشته و دیگر دلش در هوای وطن حقیقی نمی‌تپد.

پیش از ادامه ی بحث باز هم ذکر این نکته ضروری است که ما هرگز قصد انکار نقش پول را نداریم. پول امروز که جانشین نقدین - طلا و نقره - شده است، هر چند خلاف نقدین دیگر فی نفسه دارای ارزش نیست، اما با این همه نشاندهنده ی نسبت ارزشی فی مابین اشیاست. البته این نسبت که در اختلاف قیمتها ظاهر شده با تغییر نظام ارزشی دگرگون میشود، اما به هر تقدیر ضرورت وجود چیزی مثل پول که نسبت ارزشی بین اشیا از طریق آن ظاهر میشود، قابل انکار نیست. آنچه مذموم است و به پول قدرتی اینچنین بخشیده حاکمیت سرمایه یا دیکتاتوری اقتصاد است که آن نیز خود نتیجه ی ماده گرایی بشر امروز است.

و ما ادراک ما البانک

حال ببینیم که حاکمیت یا دیکتاتوری پول بر جهان از طریق چه نظامی استمرار می‌یابد. به مجرد طرح این سوال، همه جواب را در می‌یابند: بانک؛ نظام پیوسته بانکداری جهانی. دهها سال از زمان سید جمال الدین اسدآبادی گذشته و در این دنیایی که دیگر زندگی بدون بانک ممکن نیست، هیچ تنابنده ای جرات اینکه بگوید «البانک. ما البانک؟» و ما ادراک ما البانک؟» را ندارد.

تذکر این نکته ضروری است که هر یک از اعصار زندگی بشر بر کره ارض دارای مقتضیاتی است که شکل دهنده ساختار اجتماعی آن است و این چنین نیست که فی المثل ساختار اجتماعی یک عصر را بتوان جدا از مقتضیات آن ارزیابی کرد. اما مسئله اینجاست که ما اگر همواره بخواهیم بشر را متناسب با مقتضیات زمان معنا کنیم، آنگاه «مقتضیات زمان» به جای «شریعت» می‌نشیند و دیگر هیچ انتقادی در هیچ مورد بر انسانها روا نیست و دیگر افراد بشر را نمی‌توان در برابر اعمال خویش مسئول دانست. اگر ما معتقدیم که آفریدگار متعال انسان را مختار آفریده است و بر اعمال او پاداش و عقاب تعلق می‌گیرد، بدین معناست که انسان هرگز نباید تابع مقتضیات زمان باشد. تاکید ما بر نفی تابعیت است، چرا که تابعیت با اختیار انسان و اراده آزاد او منافات دارد. پس بدین ترتیب، پر واضح است که بشر را باید متناسب با نیازهای ذاتی و حقیقی اش معنا کرد، یعنی از همان آغاز باید نیازهای انسان را به کاذب و حقیقی تقسیم کرد و تنها نیازهای ذاتی او را حقیقی دانست.

یکی از مهمترین وظایف بانک این است که پولهای شما را با معیار پشتوانه ی طلا و جواهرات معنا میکند؛ اگر نه، اسکناس فی نفسه جز مشتی کاغذ، هیچ نیست. اگر اینچنین هم نباشد، نگهداری از پولهای مردم به مثابه صندوقی مطمئن، یکی از وظایف کاملاً فرعی بانک است؛ اصل ضرورت‌هایی را که به ایجاد بانک و بانکداری منجر شده است باید در جای دیگر جست و جو کرد.

نگاهی به سیر تشکل بانکداری بیندازیم. مسلماً در گذشته های دور، وقتی که مسکوکات فی نفسه دارای ارزش استعمالی بودند، حفظ مسکوکات در محلی قابل اعتماد نخستین ضرورتی بوده است که میتوان آن را مبنای ایجاد بانک دانست، اگر چه این وظیفه در سیستم بانکداری کنونی وظیفه ای کاملاً فرعی است. بدین ترتیب، معابد که محترمتین و قابل اعتمادترین نهادهای اجتماعی هستند این وظیفه را بر عهده میگیرند. باید توجه داشت که در آن زمان هنوز پول به سبیل مطلق دنیاگرایی تبدیل نشده است. جواهرات، طلا و نقره برای انسان پیش از آنکه ارزشی صرفاً دنیایی پیدا کنند تقدسی معنوی دارند که بشر امروز از دریافت آن عاجز است. در ایران باستان معابد نخستین مؤسساتی بودند که پول وام میدادند، و در دوران ساسانیان نیز چنین بود... در یونان باستان معابد المپیا، دلفی، دلوس، میلت افزوس، کوس و تمامی معابد سیسیل کار انبار پول یا بانک را میکردند؛ و در دوران هلنی این موقعیت تغییری نکرد. و اما مبانی اصلی بانک به معنای کنونی را باید در توسعه ی "بازرگانی دور" جست و جو کرد. صرافی یکی از مهمترین وظایف بانکهای امروزی است و صرافی نیز هنگامی ضرورت مییابد که بازرگانی بین المللی رواج پیدا کند. صراف نیز همچون رباخوار تاجری است که موضوع تجارتش خود پول است و البته از این جمله نباید معنایی فقهی دریافت کرد. مباحثی که در این کتاب طرح میشود، مباحثی فقهی نیست و اگر در جست و جوی عنوان باشیم، "فلسفهی اقتصاد" عنوانی تقریباً متناسب است.

کاپیتالیسم یا سرمایه داری وجه اقتصادی امپریالیسم است و تشکل بانکها و بانکداری به شیوه ی کنونی، به طور کامل برآمده از نظام سرمایه داری است. نظام بانکداری مرحله به مرحله به موازات تکوین سرمایه داری شکل میگیرد و وارد آخرین مراحل حیات خویش میشود. رواج بازرگانی دور که سیطره ی اقتصادی امپریالیسم را بر سراسر جهان کامل میکرد، به ایجاد یک بازار جهانی منجر شد. ضرورت ایجاد و گسترش نظام بانکداری جهانی را به عنوان یک صراف بزرگ باید در همین بازار جهانی جست و جو کرد.

اهداف تاسیس بانک در نظام سرمایه داری را در امور زیر می توان خلاصه کرد:

هدف اول: در به وجود آوردن سرمایه ای که با قدرت سرمایه داری، مالکیت سرمایه دار را فارغ از هرگونه عمل و کوششی گسترش دهد. مالکیت سرمایه داری که بدون عمل (کار) گسترش می یابد از کجا فراهم آمده؟ این مالکیت از راه جمع آوری مبلغ های کوچک فراهم آمده و از آنها سرمایه تشکیل شده است. سرمایه می تواند مقلد باشد و برای صاحبان پولهای کوچک سود ثابتی به نام بهره داشته باشد.

هدف دوم: در به وجود آوردن مالکیت‌های خصوصی بزرگ تا جایی که صاحبانش بتوانند زندگی اقتصادی را رهبری کرده، برای همه خط مشی معین کنند و به راهی که میخواهند بکشانند. زیرا فراهم آوردن مبالغ هنگفت از پولهای پراکنده، همانگونه که از نظر تولیدی نیروی جدیدی برای سرمایه پدید می آورد، همانطور برای کسانی که به کار جمع آوری پولها دست زده اند، یعنی صاحبان بانکها که همه این مبلغ در صندوق آنها ریخته می شود، قدرت بزرگی بدست می دهد. این قدرت باعث می شود سرمایه داری در دست آنها جهش بزرگی به خود داده، مالکیت‌های خصوصی بزرگی تشکیل شود.

هدف سوم: در مسلط کردن نظام سرمایه داری حریص به وسایلی که بتواند با هرگونه خطری که از ناحیه سوده‌های درخواست یاش به عنوان بهره وامها مواجه است، خود را حفظ کند. زیرا بانک وقتی سپرده ها را از صاحبانش دریافت کرد و بهره ای برای آنها در حدی که صاحبان اموال را به سپردن مالشان قانع کرده باشد قرارداد، بلافاصله خود بانک مبلغ جمع شده را با بهره بیشتر وام میدهد و بدین ترتیب برای سرمایه داری سودی ثابت، دور از کار و فارغ از هرگونه خطری تامین می شود.

هدف چهارم: در رساندن نیروی لازم کمکی به تاسیسات تولیدی سرمایه داری؛ یعنی رساندن مال ضروری برای گسترش نیروی استثمار و کشاندن قدرت سرمایه داری به اوج خود است. زیرا صاحبان تاسیسات سرمایه داری با دایر کردن بانک پشتگرمی محکمی به دست می آورند، سرچشمه جوشانی که تمام نمی شود، و از راه وام هایی که به آنها امداد می رساند، دائماً می توانند سود سرمایه داری خود را گسترش داده و روابط سرمایه داری را ریشه دارتر کنند و در زندگی اقتصادی مردم بیشتر فرو روند.

اگر جواهرات و طلا و نقره برای انسان گذشته های دور مقدس است بدین دلیل است که او دنیای خاک را نازلی حقایق ملکوتی و مجرد می داند. همه آنچه در جهان وجود دارد صورت زیرین حقایقی است که در عوالم ملکوتی و اخروی موجود است. اگر در روایاتی که از ائمه ی معصومین(ع) به ما رسیده است نیز دقت کنیم به تعابیر بسیاری ناظر به همین معنا بر می خوریم؛ شهرهای بهشتی از لؤلؤ و مرجان، قصرهایی از یاقوت، خانههایی از زبرجد، غرفه ها و دکاکین از طلا و نقره... اگر انسان تنها با ظاهر این احادیث روبرو

شود سخت به تعجب می افتد که طلا و نقره و یاقوت و زبرجد در بهشت به چه درد میخورد، حال آنکه . اصلاً مقصود احادیث به «حقایق ملکوتی جواهرات» بازمیگردد نه به «صورت‌های دنیایی» آنها. عالم، تجلی اسما و صفات آفریدگار متعال است و بدین ترتیب، منشأ و مبدأ هر آنچه که در آن وجود دارد به حقیقتی متعالی باز می گردد.

سود پرستی، بنیاد اقتصاد آزاد

حب نفس یا خودپرستی ریشه همه وابستگی هاست و نفی آن، منشأ همه قدرتهاست. این مطلب را در همه کتابهای اخلاق گفته اند و چه بسا معنای حقیقی آن را تا به امروز جز معدودی از انسانهای وارسته کسی دریافته باشد. امروز ما امت بزرگ اسلام معنای این حقیقت را به علم الیقین دریافته ایم و میدانیم که همه قدرت ما در همین یک نکته نهفته است: نفی خودپرستی. اسلام به ما آموخته است که برای مستقل ماندن، نخست باید وابستگی های درونی را برید، و برای قطع وابستگی های درونی باید ریشه خودپرستی را در درون خشکاند و از خود گذشتن از خود فی نفسه پیوستن به خداست. اینچنین است که انسان به مقام ولایت می رسد و در این مقام، این خود اوست که قلب عالم امکان میشود، از تبعیت زمان و مکان، جامعه و طبیعت و تاریخ خارج می شود و آسمانها و زمین مسخر او می گردند. معنای «تسخیر» این است و برخلاف آنچه در تفسیرهای پیش پا افتاده دیده ایم با نشستن آپولو در کره ی ماه و فرستادن سفینه به مریخ یا مدار زحل و شکستن اتم و ساختن بمب هیدروژنی ارتباطی ندارد. معنای تسخیر همان است که اکنون با تولد جمهوری اسلامی عیناً تفسیر شده است.

خودپرستی ریشه همه ترسهاست. انسانی که از گرسنگی وحشت دارد، با اولین محاصره‌ی اقتصادی تسلیم میشود. آدمی که از جان خویش می ترسد، با اولین تهدید به زانو می افتد و از حقوق خویش در میگذرد. همه قدرتهای جهانی دنیا اکنون شب و روز در این اندیشه اند که نقطه ی ضعف و انفصام کار ما را پیدا کنند و از همان نقطه بر ما فشار بیاورند. هیچ یک از تجربیاتی که درباره انقلاب های دیگر داشته اند، در مورد ما کارگر نبوده و حيله ها یکی پس از دیگری شکست خورده است. این عروه الوثقی که ما بدان تمسک جسته ایم چیست و در کجاست؟ سپاه پیروزمند اسلام که اکنون بزرگترین قدرت جهان است، این قدرت عظیم را از کجا کسب کرده است؟... جواب روشن است: «حب نفس یا خودپرستی ریشه همه وابستگی هاست و نفی آن منشأ همه قدرتهاست.

بالعکس در جهان امروز «خودپرستی» را منشأ همه خیرات می دانند. تفکر اومانستی که تفکر غالب انسان امروز است، برخلاف آنچه اکثراً پنداشته اند، نه تنها انسان را در جایگاه حقیقی خویش نمی نشاند بلکه او را به سوی خودپرستی میراند. سودپرستی انسان امروز ناشی از خودپرستی اوست و همانطور که میدانیم، منفعت گرایی و سود پرستی بنیان اقتصاد سرمایه داری است، و بدون هیچ اغراقی میتوان گفت که تمدن امروز استروکتور (۲) نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خویش را تماماً بر همین بنیان پی افکنده است

در کتابهای رایج اقتصادی معمولاً اقتصاد اینگونه تعریف شده است:

«اقتصاد مطالعه روشهایی است که انسان برای برآورده ساختن نیازهای نامحدود با استفاده از منابع محدود به کار می گیرد». در این تعریف پر روشن است که انسان صرفاً از جنبه ی نیازهای مادی مورد نظر قرار گرفته و بنابراین، روشهای تامین نیاز نیز لزوماً محدود به «مقیدات اخلاقی» نیست. با این نگرش بسیار طبیعی است اگر نفع شخصی به مثابه بزرگترین انگیزه ای که بشر را به کار و تلاش و میدارد انگاشته شود. تعریفی که در اومانیسیم از انسان به دست داده می شود، خواه ناخواه سیر تفکر بشر را بدین نقطه خواهد کشاند و تالیسات مدنی و نهادهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیز بر مبنای همین تفکر است که شکل میگیرند.»

در اروپای قرن نوزدهم و مخصوصاً انگلستان زمینه پذیرش این اعتقاد بسیار فراهم بود. جهشی را که به انقلاب صنعتی و رشد سرمایه داری منجر شد باید به مجموعه ای از علل بازگرداند که در آن نقطه مشخص از زمان و مکان یکجا فراهم آمده بود تا این مرحله جدید از تاریخ کره زمین تحقق پیدا کند و در این میان آدم اسمیت و نظریه اقتصاد آزاد در تکوین تمدن حاضر نقش ویژه ای دارد که باید پیش از ورود به مباحث آینده با تفصیل بیشتری بدان بپردازیم.

اکنون در این وضعیت خاصی که ما بعد از انقلاب اسلامی با آن روبرو هستیم یکی از بزرگترین سوالات ما در زمینه اقتصاد این است که «آیا با آزاد کردن تجارت اجازه دهیم که منفعت گرایی شخصی راه رشد اقتصادی ما را در آینده مشخص کند یا خیر... تجارت را تحت نظارت مستقیم دولت به راهی که منافع نظام ایجاب می کند، هدایت کنیم؟ آیا ممکن است که راه سومی نیز وجود داشته باشد که در آن، منفعت های شخصی با منافع نظام بر یکدیگر انطباق پیدا کند؟» قصد ما جواب گفتن به این سوالات نیست؛ مراد از طرح این مسئله این بود که بتوانیم با شناخت بیشتر، از وضعیتی که اروپای قرن نوزدهم و مخصوصاً انگلستان با آن مواجه بود تصور بهتری داشته باشیم.

تجارت آزاد یکی از مهمترین علتی است که جهش صنعتی غرب و تمدن حاضر معلول آنهاست. انگلستان قرن نوزدهم و به تبع آن تمدن کنونی غرب وجود فعلی خود را مدیون منفعت‌گرایی و سودپرستی طبقه بورژواست. منافع شخصی تجار اروپایی است که تمدن کنونی جهان را به راهی که تا بدینجا پیموده هدایت کرده است و در این میان نقش آدام اسمیت و کتاب «ثروت ملل» بر کسی پوشیده نیست. این اعتقاد که در کتاب «ثروت ملل» ابراز شده یکی از ارکان اقتصاد سرمایه داری است که به دنیای کنونی شکل بخشیده است: هیچ فردی در بند منافع عامه نیست. هیچ کس نمی داند که تا چه پایه در تحصیل این منافع مفید واقع می شود ... او وقتی کسب و کار خود را به نحوی اداره میکند که حداکثر عایدی ممکن را تحصیل کند، در واقع فقط به منافع شخصی خود نظر دارد. در این موارد و همچنین در موارد عدیده... به باری دستی ناپیدا است که یک فرد به طور ناخودآگاه و ناخواسته به هدف اجتماعی تحقق میبخشد. در واقع انسان هنگامی حداکثر منفعت را به جامعه می رساند که حداکثر تلاش خود را به خاطر نفع شخصی بکار می بندد. من تاکنون ندیده ام که کسی به قصد منتفع ساختن جامعه دست به کاری بزند که مثمر ثمر باشد. چنین کاری در واقع از احساسات دلسوزانه ای ناشی می شود که در میان اهل بازار چندان رایج نیست و با چند کلمه می توان ایشان را قانع کرد که این احساسات ثمری ندارد.

ممکن است تصور شود که حقیر خواسته ام غیر مستقیم بر تجارت آزاد و قواعد اقتصاد سرمایه داری صفحه بگذارم و به نظام جمهوری اسلامی توصیه کنم که: اگر رشد اقتصادی می خواهی باید به همان راهی بروی که غرب رفته است... خیر، حقیر اینچنین نظری ندارم. قصد من از طرح این مسائل این است که در حقیقت امر تحقیق کنیم که آیا در مکتب اسلام اصالت دادن به انگیزه های شخصی منفعت‌گرایی در جهت رشد اقتصادی مجاز است یا خیر.

پر واضح است که آزاد ساختن تجارت و اصالت دادن به سودمداری، رشد سریع اقتصادی را به همان مفهومی که در اقتصاد غرب مطرح است به همراه خواهد داشت، اما باز هم همان طور که در غرب اتفاق افتاده، این رشد سریع اقتصادی هرگز در جهت توزیع عبداللهی ثروت و از بین بردن فاصله های طبقاتی نخواهد بود. دیاگرامهای رشد درآمد ملی به نحوی توزیع ثروت کاری ندارد و معلوم نیست که این رشد اقتصادی حتما در جهت محرومین اتفاق بیفتد، و بالعکس، اگر از الگوهای غربی تقلید شود نتیجه همان است که در دنیای امروز میبینیم: رشد خارق العاده ثروت در یک قطب خاص و در مقابل آن، فقری به همان نسبت عمیق و وحشتناک در جانب دیگر.

برای علمای اقتصاد این سؤال . اصلا مورد ندارد، چرا که این پرسش اخلاقی و مذهبی است و به اقتصاد ارتباطی ندارد. اگر ما این سخن را نپذیریم الجرم باید رابطه ی بین اخلاق و اقتصاد را مشخص کنیم. مشخص کردن این رابطه از وظایفی اساسی است که ما در این کتاب بر کرده خود حس می کنیم، اما پیش از آن، مساله این است که . اصلا این مرزبندی که غربیها بین علوم مختلف قائل هستند درست است یا خیر. اعتقاد حقیر این است که این مرزبندی درست نیست و در بحث از ماهیت علوم غربی انشاء الله این موضوع را به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

قواعد علوم انسانی غرب همه در این خصوصیت مشترک هستند. ممکن است بپرسند که: «خوب! فرض کنم سخن شما درست باشد. چه تفاوتی میکند؟» تفاوت کار در اینجا است که در تعیین خط مشی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی صرفاً باید برای آن نیازها و تقاضاهایی قائل به اصالت شد که حقیقی است و اگر این چنین شود، دیگر قواعدی که علم اقتصاد و دیگر علوم انسانی بر آن بنا شده است فقط در شرایط خاصی درست است و نه در همه شرایط... و قاعدهای که اینچنین باشد دیگر قانون نیست و ارزش علمی ندارد. قانون علمی قاعده ای است که در همه شرایط درست باشد.

«ما اکنون در میان قوم مدین نیستیم.» می گویم: «مگر نه این است که اکنون بنیان نظام بانکداری جهانی بر رباخواری و کسب سود هر چه بیشتر از هر راه ممکن قرار گرفته است؟ مگر بنیان اقتصاد سرمایه داری که در همه جهان حکم می راند بر سودپرستی نیست؟ آیا این سودپرستی محدود به مقیدات اخلاقی است؟ در اقتصاد امروز وقتی از تناسب فیما بین سود و سرمایه سخن میرود، آیا حکم در تحت شرایط اخلاقی و مذهبی صادر می شود یا مطلق است؟...» قواعد اقتصاد تنها در شرایطی نسبتاً درست درمیآید که جلوی سودپرستی انسانها از هر طریق شرعی و غیر شرعی باز باشد.

در سوره مبارکه «عاديات» بعد از ذکر ناسپاسی انسان می فرماید: «او در حب خیر بسیار شدید است. آیا نمیداند که روزی از قبرها برانگیخته خواهد شد و آنچه در سینه ها پنهان است، همه پدیدار خواهد گشت؟»

مفسرین عموماً لفظ «خیر» را به «مال دنیا» تفسیر کرده اند و عالمه طباطبایی احتمال داده اند که مطلق خیر مورد نظر باشد. ایشان فرموده اند: تو بعید نیست مراد از «خیر»، تنها مال نباشد، بلکه مطلق خیر باشد، و آیه شریفه بخواند بفرماید: حب خیر فطری هر انسانی است، و به همین جهت وقتی زینت و مال دنیا را خیر خود می پندارد قهراً دلش مجذوب آن میشود، و این شیفتگی یاد خدا را از دلش می برد و در مقام شکرگزاری او بر نمی آید.

اجازه بدهید از آنجا که بنیان اقتصاد آزاد یا اقتصاد سرمایه داری بر سودمداری قرار دارد، تحقیق قرآنی ما درباره حب خیر به عنوان یکی از فطریات یا صفات ذاتی انسان تفصیل بیشتری پیدا کند، چرا که اگر ما بتوانیم از قرآن مجید مجوزی برای سودمداری یا به قول غربیها اوتیلیتاریسم (۰۳) پیدا کنیم، دیگر نه تنها باید اقتصاد آزاد یا سرمایه داری را به باد انتقاد گرفت بلکه باید مجسمه جیمز میل (۰۴) و جان استوارت میل (۰۵) و از همه مهمتر مجسمه آدم اسمیت را از طلا ساخت و در میادین و مدخل بازارها نصب کرد و زیر آن نوشت: «آقای آدم اسمیت، بنیانگذار اقتصاد اسلامی».

کلمه «خیر» در آیه شریفه ۱۳۰ از سوره بقره به معنای مال، در آیه شریفه ۸۲ از سوره ص «ص» به معنای اسب و در آیه شریفه ۲۲ از سوره قصص «قصص» به معنای طعام آمده است، و در تنها موردی که این حب خیر وجه های مذموم یافته در سوره مبارکه «عادیات» است: انه لحب الخیر لشدید.

البته در این سوره مبارکه نیز آنچه که مذموم واقع شده حب خیر یا گرایش فطری انسان به سوی خیرات نیست، کفران و ناسپاسی انسان است که به انتخاب نادرست منجر میشود. حب خیر صفتی ذاتی است که انسان را به جانب کمال می کشاند. اما چه بسا که او از سر کفران و ناسپاسی، خیر و برکت خویش را در جایی و چیزی جست و جو می کند که حقیقتا در آنجا و آن چیز نیست. و باز هم تأکید شده است که هر چند آفریدگار متعال احساس لذت یا کراهت را برای تشخیص خیر از شر در اختیار انسان نهاده، اما در چند آیه شریفه دیگر آمده است که معیار خیر و شر لذت یا کراهت نیست: و عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم. یعنی به عبارت روشن تر، هر چه خیر انسان در آن است برای او لذتبخش نیز هست، و بالعکس، معمولا طبع انسان از آنچه برای او زیان بخش است کراهت دارد، اما این حکم کلی نیست که بتوان بر اساس آن فتوا داد: «اگر عنان لذت جویی و سودگرایی را باز بگذاریم خود به خود انسان را به جانب خیر هدایت خواهند کرد». این سخنی است که سودمداران می گویند و به دنبال آن می افزایند: «خیر اجتماع و خیر افراد نیز بر یکدیگر منطبق است». بنیان اقتصاد آزاد یا اقتصاد سرمایه داری بر همین اصل قرار دارد.

نکته: جون رابینسون در کتاب «آزادی و ضرورت» میگوید: اگر جستجوی سود مالک رفتار درست باشد راهی برای فرق گذاشتن میان فعالیت تولیدی و راهزنی وجود ندارد. برای آدم اسمیت آزادی تجارت یک برنامه بود. وی در نظامی بسر میبرد که سعی مقامات در آن صرف کنترل زندگی اقتصادی مطابق مصالح ملی و نظم صحیح اجتماعی بود، نظمی که او آن را با رشد «نیروهای تولیدی» زمان خود هماهنگ نمیدید، لذا از حذف محدودیت های مربوط به آزادی عمل بازار حمایت می کرد و پیش بینی می نمود که تکیه بر انگیزه سود منجر به افزایش شدید بازار اقتصادی می گردد. از نظر او ثروت، سطح زندگی کارگران نیست. مردها هم مثل علوفه ی دام، بخشی از هزینه های تولید را تشکیل میدهد.

نظام آموزشی و آرمان توسعه یافتگی

دنیاگرایی بشر امروز کار جهان را به سمتی سوق داده که اقتصاد بر سایر وجوه حیات انسانی غلبه یافته است. در تفکر امروزی غرب که متأسفانه مقبولیتی عام یافته و در پهنه زمین اشاعه پیدا کرده است بشر را صرفا از دریچه نیازهای مادی و دنیایی مورد مذاقه و بررسی قرار می دهند. مهمترین فاجعه ای که در این نحوه بررسی اتفاق می افتد این است که ماهیت حقیقی و فطرت الهی بشر مورد غفلت قرار می گیرد و انسان در مجموعه ای از غرایز حیوانی خالصه می شود و وقتی اینچنین شد، لاجرم دیگر تکامل و تعالی انسان در بازگشت به فطرت الهی اش نیست، در تامین هرچه بهتر و بیشتر نیازهای مادی و غریزی اوست.

با این مقدمه ی مختصر کاملا روشن می شود که چرا برای بشر امروز توسعه اقتصادی جایگزین تکامل روحی شده استلفظ «توسعه» در فرهنگ جدید بشر به معنای تکامل استعمال میشود و اصلا این سوال به ذهن کسی خطور نمیکند که: «از کجا معلوم است که تکامل و تعالی انسان حتما در توسعه اقتصادی باشد؟»

در معتقدات اسلامی ما از آنجا که برای روح مجرد و فطرت الهی قائل به اصالت شده اند، توسعه و تکامل به یک معنا نیستند. برای ما تکامل و تعالی در رجعت به فطرت الهی یا بازگشت به بهشتی است که از آن هیوط کرده ایم - بهشت اعتدال - و با این ترتیب معلوم نیست که توسعه اقتصادی، آن هم با روشهایی که امروزه مرسوم است، در جهت تکامل روحی و بازگشت بشر به فطرت الهی اش باشد. بنابراین، برای ما جای این پرسش که در صدر کلام آمد وجود دارد که: از کجا معلوم است که تکامل و تعالی انسان حتما در توسعه اقتصادی باشد؟

مسئله هدف اصلی نظام آموزشی امروز این نیست، و البته هیچ کسی ما را از اینکه الفاظ را با معانی جدیدی به کار ببریم منع نکرده و این کار به کرات در زبان مصطلح ما رخ داده است. ما اکنون در زبان رایج خویش هیچ یک از الفاظ علم، عقل، اراده، تحقیق، بحث، سیاست، ملت، دولت و... را به معنای حقیقی آن به کار نمی بریم. بشر همواره الفاظ

را با معنای مصطلح روز استعمال می‌کند و فی‌المثل کسی بر مبنای دیکسیونرهای چهارصد سال پیش حرف نمی‌زند. اشکال کار نیز در همین جاست و اجازه بدهید حقیر عرض کنم که اگر ما مدعی رجعت به مبانی قرآنی و روایی هستیم - و به همین دلیل نیز در دنیا ما را بنیادگرا می‌خوانند. باید رفته رفته الفاظ را با معانی قرآنی آن استعمال کنیم، نه با معانی مخدوش و مصطلح. زبان رایج جامعه اسلامی لاجرم باید بر زبان قرآن و روایت انطباق پیدا کند و این کار بالشتک در آینده اجتماع ما رخ خواهد داد. هدف اصلی نظام آموزشی در غرب چیست؟

اکنون در همه جای دنیا نظام تعلیم و تربیت تقلیدی از مغرب زمین است و هیچ کس حتی کوچکترین تردیدی به خود راه نمیدهد که مبدا این سیستم آموزشی بر محور تکامل و تعالی روحی و اخلاقی انسان پایه گذاری نشده باشد. اصلاً فرصت یک چنین سوالی پیش نمی‌آید، چرا که هیچکس در لزوم توسعه با شیوه های معمول تردید ندارد و نظام آموزشی غربی نیز بر همین مبنا برنامه ریزی شده است: توسعه ی اقتصادی با شیوه های نوینی که بعد از انقلاب صنعتی معمول گشته است. غایت این دوران طولانی آموزش چیست؟ آیا انسان بعد از طی مراحل و اخذ مدرک مهندسی یا دکتری صاحب اخلاق حسنه میشود و به بهشت میرود؟ خیر. اصلاً این سؤال بسیار مسخره است. همه ی ما میدانیم که در بهشت دری به نام هندسه یا ریاضیات وجود ندارد. این نظام آموزشی بر محور تعلیم و تربیت مطلق یا تعلیم و تربیت اخلاقی انسانی طراحی نشده است بلکه هدف اصلی آن آموزش مهارتهای فنی لازم و تأمین کادرهای تخصصی برای دست یافتن به توسعه یافتگی است.

باز هم به همان نقطه ای رسیدیم که از آن آغاز کردیم و پرسش ما در صدر کلام همچنان پاسخنناگفته باقی ماند. قصد ما نیز همین بود که هر چه بیشتر رابطه ی علی فی مابین آرمان توسعه ی اقتصادی و نظام آموزش مدرسه ای و دانشگاهی مشخص شود.

این نظام آموزشی معلول گرایش عام بشریت به سوی توسعه ی اقتصادی - با روشهای معمول - است و در آن علمی را تعلیم میدهند که راه این توسعه را با تصرف در عالم و غلبه بر طبیعت هموار میکنند. اگر ما بخواهیم که این روند توسعه ی اقتصادی را حفظ کنیم بهنچاچرا باید نیازهای آن را برآورده سازیم، و نیاز به متخصص مهمترین علتی است که نظام آموزشی کنونی را به وجود آورده است. به یاد بیاورید که همیشه در برنامه ریزی ها سخن از کمبود متخصص به میان می‌آید: "ما امسال هشتصد مهندس آب کم داریم و پانصد مهندس خاک..." تو گویی مهندس، ماشینی است فاقد تمام تمایزات شخصی و کیفیات روحی. نظام آموزشی غرب، از مدرسه گرفته تا دانشگاه، سعی دارد که آدمهایی اینچنین بار بیاورد و الحق باید اذعان کرد که در این جهت موفقیت بسیاری هم داشته است

نظام آموزشی غربی، محصول جدایی علم از دین

اقتصاد - با مفهوم کنونی آن - سلطان بلامنازع عصر جدید و محور تعیین کننده ی خط مشی های سیاسی، اجتماعی و حتی علمی، فرهنگی و هنری است. نظام آموزشی مدرسه ای و دانشگاهی یکی از تنها مواردی است که در وهله اول مستثنی به نظر می‌رسد و کمتر کسی در سراسر جهان از همان آغاز خواهد پذیرفت که نظام آموزشی کنونی جهان نیز از سلطنت اقتصاد آزاد نیست، چه برسد که قبول کند. اصلاً این نظام آموزشی در جهت توسعه اقتصادی با روش های معمول پایه گذاری شده است و «آموزش و پرورش» را نباید به مفهوم مطلق «تعلیم و تربیت» فرض کرد. آموزش در جهان امروز دقیقاً به معنای آموزش کادرهای تخصصی مورد نیاز برای توسعه اقتصادی به روشهای معمول است و حتی اگر روش های دستیابی به توسعه اقتصادی را تغییر دهیم، دیگر این نظام آموزشی به درد نخواهد خورد و با تغییر دادن غایات و اهداف، پر روشن است که نظام های آموزشی نیز تغییر خواهد کرد.

برای آنکه تصور درستی از موضوع پیدا کنیم باید نظام آموزشی حوزه های علمیه و سیستم آموزشی مدرسه ای و دانشگاهی را با یکدیگر مقایسه کنیم. این مقایسه باید کاملاً از سر ایجاز و اجمال صورت گیرد، و اگر نه، این مساله نمی‌تواند تحمل پذیرش آن را داشته باشد.

پیش از هر چیز، بار دیگر باید گفت که معنا و ریشه همه تفاوتهایی که در این دو نظام آموزشی وجود دارد در غایت آنهاست. غایت نظام تعلیم و تربیت حوزه های علمیه، تفقه در دین و رسیدن به کمال الهی انسان است، حال آنکه غایت نظام آموزشی کنونی تربیت کادرهای تخصصی مورد نیاز این تمدن است. جدایی این دو نظام از یکدیگر به تبعیت از جدایی دین و علم در تفکر کنونی بشر اتفاق افتاده است. جدایی دین از همه امور اجتماعی بشر - اعم از اقتصاد، سیاست، علم و ... امری غیر قابل اجتناب است که تفکر کنونی غرب بدان منتهی می‌شود، و به تبعیت از همین جدایی است که کار حوزه های علمیه صرفاً به تعلیم و تربیت دینی و روحانی اختصاص می‌یابد. اکنون بیشتر از یک قرن است که دیگر در حوزه های علمیه ریاضیات، هندسه، هیات، نجوم، طب و سیاست تعلیم و تدریس نمی‌شود، حال آنکه در قدیم مرسوم جز این بوده است.

بر همین اساس می‌توان گفت که نظام آموزشی دانشگاهی نظامی «عرضی» است. فی‌مابین مواد متعدد درسی در نظام آموزشی کنونی پیوندی طولی وجود ندارد، حال آنکه در نظام تعلیم و تربیت حوزه‌های علمیه همه علوم در پرتو خورشید حکمت الهی تفسیر و تبیین می‌گردند. پیوند طولی بین علوم در نظام آموزشی کنونی گم شده است و دیگر هیچ روحی وجود ندارد که این اعضای پراکنده را به یکدیگر پیوند دهد. فیزیک، شیمی، ریاضیات، ادبیات، سیاست، اقتصاد، فلسفه و معارف اسلامی در عرض یکدیگر قرار گرفته‌اند و دانشجوی می‌تواند بدون آنکه در ذهن خویش پیوندی طولی بین این مواد درسی پراکنده برقرار کند و جایگاه هر یک را در مجموعه اعتقادات خویش بداند، هر یک از این مواد را دنبال کند.

نظام آموزشی غربی محصول جدایی علم از دین است و بدین ترتیب، برای اصلاح آن باید مبانی علوم را بار دیگر بر حقیقت عالم - یعنی معتقدات دینی - بنا کرد. این مفهوم اصلی وحدت حوزه و دانشگاه است. اجازه بدهید باز هم متذکر شوم که مفهوم این کار - یعنی پایه‌گذاری مبانی علوم بر حقیقت عالم - این نیست که فی‌المثل با زبان فیزیک یا شیمی به اثبات وجود جهان آفرین یا تبیین معتقدات مذهبی بپردازیم؛ دین از این اثبات و تبیین‌ها بی‌نیاز است.

اعتراض دیگر ایوان ایلچ و همفکران او بر اجباری بودن نظام آموزش مدرسه‌ای است. شاید بهتر می‌بود به جای کلمه‌ی «اجباری» لفظ «ایجابی» را قرار میدادیم، چرا که مدرسه رفتن اجباری نیست بلکه مجموعه‌ی شرایط اجتماعی ایجاب می‌کند که همه به مدرسه بروند و کسی نتواند از آن سرپیچی کند. وقتی حق حیات اجتماعی و مزایای آن تنها به کسی اعطا می‌شود که مدرسه و دانشگاه رفته باشد، خودبه‌خود پذیرش نظام آموزشی کنونی و گردن نهادن بدان با نوعی اجبار همراه می‌شود.

انسان از نسل میمون، خرافه‌ای جاهلانه

محتوای علمی سیستم آموزشی کنونی که کاملاً بر مبنای تفکرات غربی بنا شده است به خود حق داده که همه امور را بر محور همین نحوه تفکر خاص تحلیل و تفسیر کند، تا آنجا که در سراسر جهان هیچ چیز نمی‌توان یافت، مگر اینکه مورد تعرض این نظام فکری خاص قرار گرفته و درباره آن فرضیه پردازی شده است؛ انسان و جهان، روح و جسم، اقتصاد، سیاست، اجتماع، تاریخ، هنر و... بر همین قیاس حتی موجودات مجردی همچون فرشتگان، موجودات تاریخی و یا موجوداتی موهوم و خیالی مثل دیو و پری... نیز به مثابه موضوعی برای پژوهش در حیطه تعرض این نظام فکری قرار گرفته‌اند. این موضوع فی‌نفسه نباید مورد اعتراض واقع شود، چرا که از یک سو، اگر این علوم می‌توانست انکشاف از حقیقت عالم بنماید، پرداختن آن به همه امور نه تنها مذموم نبود که بسیار پسندیده بود، و از سوی دیگر، هر فرهنگ و تمدن حاکم اگر با دیگر فرهنگها و تمدن‌هایی که در حیطه حکومت آن قرار می‌گیرند هم اینچنین عمل کند که فرهنگ و تمدن غرب کرده است، چندان دور از توقع و انتظار نیست؛ اگرچه فرهنگ و تمدن غرب به لحاظ ذات استکباری آن، از این نظر با همه فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی که در طول تاریخ کره زمین رخ نموده، متفاوت است.

اگر اکتشافات و یافته‌های علوم جدید مبتنی بر حقیقت عالم باشد، همه آنچه که ما در رد و ذم تمدن غربی و نظام آموزشی آن می‌گوییم به حسن و مدح و تایید تبدیل خواهد شد و نه تنها دیگر جای هیچ اعتراضی باقی نمی‌ماند، بلکه می‌باید شکرگزار غربیها هم باشیم که راه ادراک حقایق عالم را بر همه انسانهای سراسر عالم گشوده‌اند. اما آیا به راستی انسان با این علوم از خرافات و جهل نجات پیدا کرده و یا نه، در جهل و خرافاتی بسیار عمیق تر فرو رفته است؟

لازم به تذکر است که اگر انقلاب اسلامی ایران پیروز نشده و کار رجعت به مبانی فرهنگی اسلام در همه زمینه‌ها به این حد از وسعت و اشاعه نرسیده بود، هرگز امکان سخن گفتن از این مسایل با این همه جرات و جسارت به وجود نمی‌آمد. اگر کسی بینگارد که انقلاب اسلامی ایران، همچون دیگر انقلاب‌هایی که در قرون اخیر افتاده است، دارای وجهه‌ای صرفاً سیاسی است، سخت در اشتباه است. رودررویی انقلاب اسلامی ایران در اصل با «تفکر غربی» است و ما انشاءالله در آینده‌ای نه چندان دور، شاهد یک رجعت همه‌جانبه فرهنگی به اصول و مبانی اسلام خواهیم بود و خواهیم دید که چگونه تمدن اسلام مبتنی بر همین رجعت وسیع فرهنگی، تحولات عظیمی را در ارکان و ظواهر حیات اجتماعی انسان ایجاد خواهد کرد و نظامات تازه‌ای را در همه زمینه‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و مدنی برقرار خواهد داشت.

حضرت عالمه طباطبائی در بیان اینکه «انسان نوعی مستقل و غیر متحول از نوع دیگر است» در تفسیر «المیزان» ذیل آیه‌ی نخست از سوره‌ی «نساء» فرموده‌اند: «آیاتی که گذشت برای این بحث هم کافی است. چون آیات قبل انسان موجود را که با نطفه توالد می‌کند منتهی به آدم و زنش میدانند و خلقت آن دو را نیز از خاک می‌شناسد. پس نوع انسان به آن دو بازمیگردد، بدون اینکه خود آن دو بچیزی همانند و یا همجنس منتهی شوند، بلکه آنها آفرینشی مستقل دارند.»

زندگی انسان، بر طبق قرآن و روایات، از حجت اهلا و امت واحده توحیدی آغاز میشود و به حجت اهلا و امت واحده توحیدی نیز منتهی می شود، و با توجه به اینکه همزمان با حضرت آدم علیه السلام و امت او هیچ انسان دیگری با یک منشا و مبدا موروثی دیگر در کره زمین می زیسته است، باید ادعان داشت که منشا قبایلی که از آنها با عنوان قبایل ابتدایی یا بدوی یاد می شود همچون دیگر انسانهای کره زمین به عصر نوح نبی علیه السلام بازمی گردد. آیات تاریخی قرآن مجید دلالت صریح دارند بر اینکه جوامع اولیه با طوفان نوح (ع) از بین رفته اند و زندگی انسان بار دیگر از امتی واحده که پیروان نوح نبی(ع) بوده اند آغاز شده و رفته رفته از توحید به گونه های مختلف شرک و بت پرستی گراییده است.

تاملی بیشتر در خلقت انسان نخستین

پیروزی انقلاب اسلامی ایران بار دیگر بعد از قرنهای فراموشی زمینه یک رو در رویی وسیع را بین نظام اعتقادی اسلام و سایر حکومتها و مکاتبی که به ناحق بشریت را به بند کشیده اند فراهم آورده است. جهاد فی سبیل اهل اکنون تنها در جبهه های غرب و جنوب کشور ما نیست که جریان دارد؛ جبهه جهاد اعتقادی ما مسلماً از جبهه های جهاد نظامی به مراتب وسیع و پدافند تر است و به راستی باید گفت که جهاد نظامی ما در حقیقت جلوه های بسیار محدود از جهاد گسترده ای است که در جبهه های اعتقادی ما جریان دارد. این جهاد اعتقادی ضرورتاً در همه وجوه و ابعاد انجام خواهد شد و دیر یا زود ان شاء الله به تدوین مبانی اعتقادی اسلام در همه زمینه ها - اعم از سیاست و اقتصاد و هنر و طب و تاریخ و ... منجر خواهد شد.

نظریه ی حضرت عالمه طباطبایی(ره) درباره ی اشتقاق انواع از یکدیگر و پیوند نژادی فی مابین انسان و میمون بسیار صریح و روشن است، اما پیش از آنکه ما به ذکر گزیده های از فرمایش ایشان در این زمینه بپردازیم لازم است که حتی المقدور به رفع بعضی از شبهات بپردازیم. کتاب "خلقت انسان" نوشته ی آقای یداله سبحانی از اساتید سابق دانشگاه تهران، تنها نشریه ی دانشگاهی است که در این زمینه منتشر شده است. این کتاب اگر چه با قصد نزدیک کردن علم و دین به یکدیگر نگاشته شده باشد مع الاسف با پیشداوری سعی کرده است که آیات قرآن را در جهت تأیید فرضیات مربوط به تطور انواع و تکامل انسان تفسیر به رأی کند. این نوع استفاده از قرآن هر چند با نیت پاک انجام شود، مصداق آیه ی مبارکه ی ۱۵۰ از سوره ی "نساء" است که ... و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون أن یتخذوا بین ذلک سبیلاً.

آنچه از مجموع کاری که در این نوشتار انجام شد نصیب ما می گردد اینست که هیچ یک از آیات بررسی شده انطور که در کتاب خلقت انسان ادعا گردیده صراحتی در آفریده شدن انسان به صورت تکامل تدریجی ندارند. البته این را هم باید متذکر شویم که بعضی از این آیات اگر به تنهایی و بدون توجه به سایر آیات آفرینش انسان مورد توجه قرار گیرند قابل حمل بر این نظریه هستند اما همانگونه که در برداشتی که از آنها داشتیم یادآور شدیم در مقایسه با سایر آیات و جمع با آنها هیچگونه دولتی نسبت به این موضوع برای آنها باقی نمی ماند در حالی که دقت در مجموع آیات بررسی شده به روشنی می رساند که قرآن کریم درباره پیدایش انسان همان نظری را دارد که مفسرین گفته اند و این چیزی است که ذهن پاک و خالی از نظریه های مخالف و موافق صراحت آن را از آیه شریفه ۵۳ از سوره آل عمران (۵) نیز در می یابد و علت اینکه نویسنده کتاب خلقت انسان با همه حسن نظری که داشتند از این آیه شریفه و سایر آیات مربوطه خالف آنچه را که ما دریافتیم استنباط کرده اند ظاهراً اینست که ایشان بر اثر شیفتگی نسبت به فرضیه ی تکامل تدریجی دچار یک پیش داوری شده اند.

کی از مهمترین شبهاتی که باید در مقام پاسخگویی بدان برآییم این است که بعضاً گمان کرده اند عالمه ی شهید استاد مطهری(ره) در کتب و مقالات خویش تئوری تکامل را تأیید فرموده اند. ایشان در کتب و مقالات متعددی از جمله "علل گرایش به مادگرایی"، "توحید و تکامل" و "قرآن و مسئله های از حیات" به مسئله ی تکامل تدریجی پرداخته اند، اما هرگز نظر خود را در این باره صراحتاً بیان نفرموده اند و متأسفانه از ایشان هیچ اثر دیگری نیز که مستلاً به مسئله ی خلقت انسان و تکامل او و بررسی آیات قرآن مجید در این زمینه پرداخته باشد، بر جای نمانده است. آنچه هست، اگر ایشان امکان عقلی تبدل انواع را رد نکرده اند یا در نظریه ی حرکت جوهری ملاصدرا(ره) شواهدی موافق با فرضیه ی تکامل تدریجی یافته اند، نباید این اشاره ها را به معنای تصریح و تأیید فرضیه ی ترانسفورمیسم و پیوند نژادی بین انسان و میمون گرفت، چنانکه ایشان در بسیاری از مقالاتشان نیز، بالعکس، استدلالهایی فلسفی بر رد تئوری تکامل ذکر فرموده اند.

اصل تکامل، بیش از پیش دخالت قوه ای مدبر و هادی و راهنما را در وجود موجودات زنده نشان می دهد و ارائه دهنده اصل غایت است. اما همان طور که گفتیم، تفکر امروز غربی همواره به این جهت گرایش دارد که با استناد حوادث و وقایع به علل و اسباب مادی آنها وجود خداوند و عالم امر را انکار کند، حال آنکه استناد حوادث و وقایع به علل و اسباب مادی وقوع آنها هرگز بدین معنا نیست.

نوح نبی (ع) و تاریخ تمدن

مفهوم تمدن اکنون در فرهنگ عام جهانی با مفهوم تکامل قرین و مترادف شده است، آنچنان که غالباً لفظ «تمدن» به معنای متکامل و پیشرفته مورد استعمال قرار میگیرد، حال آنکه تمدن لزوماً با تکامل که اصالتاً امری معنوی است، همراه نیست. این اشتباه عام در موارد دیگری نیز تکرار شده است چنان که فرضیه ترانسفورمیسم را فرضیه تکامل ترجمه کرده اند. مسلماً چه در بررسی طبیعت و چه در ارزیابی سیورورت تاریخی جوامع انسانی، ما با نوعی تکامل تدریجی روبرو می شویم که به روشنی مشاهده پذیر است، اما سیر این تکامل تدریجی هرگز لزوماً بر سیر تکامل ابزار تولید منطبق نیست.

اگر این انطباق وجود داشت، ما می توانستیم مفهوم تمدن را با معنای تکامل مترادف بینگاریم، لکن لازمه این انگار آن بود که فی المثل انقلاب صنعتی همزمان با بعثت کاملترین فرد انسانی یعنی حضرت محمد (ص) رخ می داد، حال آنکه نه تنها اینچنین نیست، بلکه بعثت حضرت رسول(ص) همزمان با دوران جاهلیت اولی است.

تکامل یا ترقی؟

ضرورت بحث درباره مبانی تاریخی تمدن غرب از آنجا پیش می آید که در میان همه مردم، چه آنانکه شیفته و مرغوب فرآورده های این تمدن هستند و چه آنانکه از بسط سلطه غرب در رنجند و حتی با آن به مبارزه برخاسته اند، این پرسش عمومیت یافته است که «چرا رنسانس و در پی آن انقلاب صنعتی در غرب پیش آمد؟ لوازم تاریخی یک چنین تحولی چه بود و چگونه همه این لوازم، به یکباره در غرب جمع آمد و مودی به تولد و رشد و اشاعه جهان شمول این تمدن شد؟»

انقلاب اسلامی ایران آغاز عصر جدیدی در کره زمین است که دیر یا زود آثار تحقق آن را در جهان آینده خواهیم دید. این انقلاب صرفاً با وجه سیاسی تمدن غربی یعنی امپریالیسم رو در رو نیست. همان طور که پیش از این عرض شد، مثل این سخن، مثل آن است که بگوییم: «ما فقط با دندانهای غول می جنگیم و به بقیه اعضایش کاری نداریم». آیا می توان فقط با دندانهای غول جنگید و با مغز آن کاری نداشت؟ انقلاب اسلامی ایران آغاز عصر فرهنگی جدیدی در عالم و سرمنشا تحولی فرهنگی است که در آینده بنیان همه چیز را، از اقتصاد و هنر گرفته تا سیاست و تمدن، زیر و رو خواهد کرد و طرحی نو در خواهد افکند.

ایران عرضه

مرجع نمونه سوالات

آزمون های استخدامی

به همراه پاسخنامه تشریحی

خدمات ایران عرضه:

- ارائه اصل سوالات آزمون های استخدامی
- پاسخنامه های تشریحی سوالات
- جزوات و درسنامه های آموزشی

برای دانلود رایگان جدیدترین سوالات استخدامی توسعه و مبانی تمدن غرب شهید آوینی، اینجا بزنید

همچنین جهت مشاهده آخرین اخبار استخدامی آموزش و پرورش، اینجا بزنید

«انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه مجاز می باشد»

